

سوره ایمن
روح و صرا

۹۴۹

علیهم السلام است که هر یک در یک موضع و در جوار یکدیگر آن اجناس شریفه آسوده اند و عباس ^{ملازم} حضور ایشانست و مسعود در مروج الذهب آورده است که در موضع نبوا ایشان بنک بافتند بر او نوشته شد
 سال سیصد و سی و دو بسم الله الرحمن الرحیم الله میدام و محبی الریم هذا قبر فاطمه بنت رسول الله و قبر حسن بن علی و
 قبر علی بن الحسن بن علی و قبر محمد بن علی و جعفر بن علیهم السلام و دیگر ذکری از عباس است و لیکن فریبان ^{باصبع}
 فی البیت که بعضی از خلفای بنی عباس در سال پانصد نوزده بنا کرده اند و پادشاهانکه در آن زمانها با بنی عباس
 مانده بوده اند آن وقت تخریب می نمودند بکن اینک قبر عباس است و علیها قبری دارد و آن قبر علی و اعظم قیامت
 طبرستان خلاصه عبدالملک الحز و طبرستان خود را در خدمت کردن حضرت خاتم النبیین اظهار کرده و بعد از وفات
 و بر وضو مطهر جهانرا از آنجا پانزده بقعه افراشته و این نام بنک برای خویش گذاشته و بنای دیگری
 چهار طاق عثمان بن مظعون است که اهل سنت جماعت کان کنند که مقام عثمان بن عفان است و عجیب است از سخا
 این عصبه اما عثمان بن مظعون از زما اصحاب اعیان و مهاجرین است و وی اول کسی است که از مهاجرین مدین
 در بیع شد اول کسی است که مدفن مدفون گردید و اول کسی است که بعد از وی از اهل بیت رسول ابراهیم فرزند
 ان بزرگوار در آن نزار مدفون گردید و وقتی که عثمان بن مظعون وفات کرد حضرت ختمی مایه فرمودند چهاره اش را
 اهل تشیع بر زمین گذاشتند و آن بزرگوار را در کوار او بسپردند و او ایمان فیر برد و خاک قبرش را بدست شریفی
 کرد و حدیث بسطوط در کتب رجال از حسن حال وی تا حضرت رسول مرگش در جلالت قدرش که این است که
 حضرت امیر مفسر ما بدین سپرم بنام عثمان بن مظعون موسوم کردم و مخفی نماند در فرستاد بیع اخبار بسیار
 مدفون شده اند کسانیکه از ایشان صاحب نبیره و بعدند نام اربعه شب بیاصولان الله علیهم میباشد و دیگری
 عثمان بن مظعون است و دیگری ابراهیم فرزند حضرت ختمی مایه است و دیگری بنی عباس است و دیگری بنی
 بنان بنی است و دیگری بنی عقیل است اگر چه مشهور است عقیل در راه شام شهید شد و دیگری بنی فاطمه
 است اما در حضرت امیر مؤمنان است و دیگری بنی صفیه عمر حضرت رسول است و نزدیکان بنی کوچکی است که
 کوند بنی حلیه علیه رضعه حضرت خاتم است و دیگری بنی اسمعیل فرزند حضرت صادق است و بنی عثمان و بنی
 مالک بن ابی اسحاق که صاحب یک از مذاهب اربعه است با نافع غلام عمر با نافع غلامی نیز بنده میشود که مثالی بنی فاطمه بنی اسحاق
 و بنی شریف عقیل است که محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی است نیز بنی حضا مدینه است و او است خاتم
 حضرت که برادر ابراهیم قبل با خبر که عیسی بن موسی با مرخص شود و با بنی مدینه وی شهید کرد و خواهرش را
 آورد در مدینه دفن نمود و عامه نوشتند از ما بنک رقیه دختر رسول خدا را دفن میکردند آن بزرگوار فرمودند الحفی
 بسلفنا عثمان بن مظعون معلوم میشود که در مدینه بنی بنی عثمان بن مظعون است خلاصه حضرت عثمان بن مظعون در
 بیع است و آن جناب فرمود بعد از دفن عثمان نعم السیف بسلفنا عثمان بن مظعون و این فقره اشاره بآنست که مردم کان
 باید ناسی بگویند بیع که اول مغزین بخلاف بود حضرت بنی مفر فرمودن آن مخالف را قطع کردند و عثمان بن مظعون

عبدالله بن علی بن ابی طالب
عبدالمطلب بن عبدمنان
عبدالمطلب بن عبدمنان
عبدالمطلب بن عبدمنان

عبدالله بن علی بن ابی طالب
عبدالمطلب بن عبدمنان
عبدالمطلب بن عبدمنان
عبدالمطلب بن عبدمنان

در حسن و ابایی جده

مرد و فرزند و حاد فرزند و در حاهان فرزند و عثمان بن مظعون است بعضی از اهل سنت نوشته اند چو رسول خدا تفرغ شد از دنیا عثمان بن مظعون را با او فرمودند و بالای سر او ایستادند و پای نصب کردند چو سر او را بر حکم و ابی بن مظعون نهادند و او را بوضع قبر عثمان افتاد حکم کردند آن سنگ را بر داشتند و بید و راندند و گفتند آنچه بر او است همه از بن مظعون علامتی باشد که از سایرین ممتاز کرد بنو امیه او را ملائمت کردند و گفتند بیکدیگر ای سنگ که پیغمبر خدا بدست خود گرفت را بجا نهد بر داشتی گفت اکنون این حکم کردم باینکه بتوان داد و روایتی است حکم کردند آن سنگ را بر فرزند عثمان بن عفان نصب کردند و بعضی گفته اند برای ایشان حضرت عقیلی مآب آن سنگ را نصب کرد و آن سنگ را که هیچ کس نتوانست بر او خود حضرت رسالت پناهی آستین بالا داده از او بر داشتند و نصب نمود و فرمود هر یک از اصحاب را در جوار عثمان بن مظعون دفن نمایند چنانکه ابراهیم را دفن نمودند بعضی نقل کرده اند فرزند عثمان بن مظعون مقابل خانه آن بزرگوار بودی مگر بر آن می ایستاد فخر بنی امیه از بزرگوار می افتاد بعد از دفن ابراهیم هر شب در ناحیه مدینه برای خودشان فرار دادند و عجب است از جانش مروان بن حکم بن عمر بن امیه که بواسطه فریب و خویشی با عثمان بن عفان را خود فرستاد و در اندر ^{مظعون} عثمان بن مظعون را نیز امیه امیر اموات پیغمبر با عثمان بن مظعون در جوار رحمت و عبادت و در جلالت قدری این سنگ را بخریدند و از اهل بیت من از دنیا بردند او را در جوار عثمان بن مظعون دفن کردند و این ملعون اگر بنام محمد الملک بدل است و صافه نداشتن او را بگویند و اثری باقی ندارد از برای اینکه عثمان بن عفان محرم شود و محفوظ است که قبر عثمان خارج است بقیع کا می هم شاه انسی شخص را محرم می نمایند اما حکایت شیخ ابوالفتح رازیست که بعد از ذکر پیشو غلامی بنا به بقعه عثمان بن مظعون در بقیع مدینه مطهره بکلیت بر حسن حال و کثرت عزیزان محمد الملک در پیش می کنند و اسی نشد آثار قبر وی مندرس کرد بنام ستم محمد الملک در آن و مشهور است که امامین معظمین امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام در مقابر فرزندانش که اکنون نابعد و بعد دارد و بنام آن روضه دالست بر شیخ وی گویند آن آثار نازمان شاه صفوی بوده است با مرز فرزند آن پادشاه دو الحاه بنای اصل کیند کردید و طلای در او این دو کیند با مرحوم آقا محمد شاه شهید کرده است و بنام شیخ این دو بزرگوار که از فولاد است بر دو صندوق نقره که بقاصله خیزی است احاطه نموده است و شیخ منحصر در فریاد است ز فناء الله تعالی بار شما و المود الی مشهدیها بنحو محمد بن ابی الطاهر و بعضی نیز می گویند مرحوم خلد ایشان شیخ عبدالحسین طهرانی طالب شاه بامر و فرمان حضرت شافعیان هابون در ایوان و در واقع مطهر نمودند پس ابوان جدید سلطان که مصارف کلبه در آن شده است خود شاهدی است موجود و محمد الله تعالی بیکبار خدایان شاد است سلاطین ما ضیق بعهده کفایت این پادشاه با عز و تمکین کردید بنام چهارم مرحوم محمد الملک چند بار که حضرت عبدالمطلب لازم التکریم است که در زمانیکه منوچهر در بود و کالی سلاطین در استقامت و زاریت خود داشت امر به بنام فیه عظیم این بزرگوار نمود معلوم است در آن زمان که تزدیک بقیع مشهور بود و علماء هم بسیار بودند از عامه و خاصه و از آن بزرگوار استغاری داشتند و لیکن بعضی پس همتی گشته و گفته

نام شیخ محمد بن مظعون
 شیخ ابوالفتح رازی
 کاتبان علیها السلام

نام شیخ محمد بن مظعون
 شیخ ابوالفتح رازی
 کاتبان علیها السلام

و بارگاه

کتاب و کتابخانه

بر عزم گذاشت و این فقه سامیه را بنا کرد و مرجع مستجاب فاضل نورالله در کتاب بحال المؤمنین فرموده است از آثار
 مجد الملک مشهد استبد عبدالعظیم حسنی در شهر ری و غیر آن از مشاهد سادات علوی و شراف فاطمی نیز از آثار او
 در آثار حسن خاتمه او است آنکه بعد از فقه شهادت در جوار فقه کلام نوار حضرت امام حسین ^ع قرار یافت و از این پیا
 معلوم است که بعد از اینکه امراء سلطان و پاره پاره کردند هانا اعضا پاره اش را در تابوت گذاردند و نقل نمودند
 و در جوار آن پیر باریک پیر شدند خواهان این اسنان ملک ایستاد بوده است نعم ما قبل در این بیتا که جای
 خرم نیست کجا می باشد بفان زاده می نیست و لکن شیخ فرموده سعدی در نکونام نمیدر مرکز مرده اند که نامش
 بنکوفی نبرد و خوشبختی بی دفع شهر بعضی عن بنام که مجد الملک نزدی فرزندان صفی الملک ابوالمکارم که در
 سلاک و نیز زادگان و انابکان نزد است در زمان صاحب اعظم شمس الدین محمد جوینی بود و نیز او را با مر صاحب
 مذکور پاره پاره کردند و سرش را بغداد و پایش را بپیش از و دستش را بری آوردند و باقی را بعد پناز
 و از شر و جو خبیث آن عیند منعب فلوی بهایا آسوده شدند هانا غیر از مجد الملک ابو الفضل را شناختند و
 نقل است که بعد از مجزیه اعضا این مجد الملک خبیث یکی از فضلا گفت روزی در مسجد فرزند و پیرشک جوینی
 ملک و مال تو هر شدی اعضا تو هر یک گرفتار اقلی در جمله بگفتند جهانگیر شد و دیگری گفت
 میخواست که او دست برساند براف دستش رسید ملک دستش رسید بلی مجد الملک این قسم است
 او و مجد الملک بگرییدن و صفایش که چند سطر از اجزاء احوال و جویش در این در شرح دادیم و فاعلی
 گفت ظاهر ایضا استبد حمزه موسوی و امامزاده عبدالله امیر هم که در راه طهر نشاندنهای مجد الملک شیخی
 ابو الفضل است استبعاد از انبغره نتوان و از چهاران مرجوم توان استیاط نمود بدان در بقایغاف منکر
 لکن نام و سادات ذوی الاحرام خواست حضرت سعید باشد و لا باید از این معابر و عرفان اثری نباشد و غایتا خو
 در سلاطین و خلفاء بنی عباس افتد و بیشتر از هر بنی الرشدین شود که در خانه چندین خطبه طای در سالی
 طور مدون شد و فرزندان غیر مامونش کینند بارگاه روضه و در کاه فرار داد چون حضرت علی بن موسی کاظم
 مامونش نوشت اظهار ارادش کرده باشد حکم نمود حضرت رضا در جوار هر وقت فایند بگریه فاش بود
 نایند الهی هر ظلمتی بر طرف بناید اثری و اسمی از وی بکنند و در این راه که چند ساله است با کما خاتم پیر
 بطیفان ها و پیران میکشند و غیرت کبرند از بنور سلاطین و خلفاء جو که بعد از او بلاد دیگر رفتند
 و ایشان را آثار و مزایای نیست ستیاد در صافه بنی است چنانچه از خلفاء بنی عباس مد فونند در مؤمن
 اسم حلیفه مکتوب است که اول مکتب او آنه بعظم است و تربیت بنورشان فرابو حلیفه است و نیز بن از فر
 است که یکی از آنه مذاهب است فترت نیست میگویند چند مرتبه سلخته اند خوش خراب شده است
 بدو حلیفه کویا احرام از ابو حلیفه میکند و غیره میخواهد و بعد از آن فریبلی است که یکی از مشایخ صوفیه
 و بعد از آن فریب سغلی و بشر حاق است و نیز چند و داود طایف است عینا امیر و علماء سنت و جماعت بنا

در این کتاب
 از مجد الملک
 بنام
 بنام

در عقاب و آثار حیات

مذاهب خودشان اخترانی از قبور خلفای نبوی عباس که اولوا الامر بودند بنمایند و اثری بر آنها فرار نداده اند
اما بقبر امام اعظم و سه نفر از ائمه مذاهب خودشان کمال تجلیل و تعظیم بنمایند و از حضور قبور این ائمه
شناسه غافل نمیشوند و اما برای عداوت است که با ائمه ظاهرین معصومین علیهم السلام اظهار کردند و علی در روایت
مخاصه مجادله نمودند و تا مجال شنیده نشده است آنکه مدعی ارادت و اخلاص من با ائمه اثناعشرند بر ائمه اثناعشر
خدمتی کرده باشند بحمد الله تعالی این آثار عالی که بر مرز ائمه اظهار است تمام از سلاطین عجم است و دلیل بر
این فرقه غیر ناچیز است راضی نمیشوند بر ائمه ایشان چندان آثار رفیع بنا شده است و خوب است بکجهت شوند
و از این دوازده تن منصرف کردند و آنچه در ضمیر ایشان است آشکار کنند تا در سینه شیعه معلوم گردد
خلاصه خواستم در این اوراق اشاره بنیاء بنا با ائمه ظاهرین که سلاطین عجم نموده اند کرده باشم اما فرمود
حضرت شاه و لایب علیہ السلام علاوه از یکصد سال مخفی بود از عناد معویه بنی امیه و امر اموی و بنی خلفاء
ظلم کسی را جرئت بنا آن قبر مطهر نبود تا آنکه هر فن از شیخ بواسطه ظهور کرامات عدله ناچار رعبه فیه
کوچکی بنیان کردند و مردم چندگز بارشان بزرگوار شدند تا آنکه متوکل با همه در سال موکبت عیسی و سه
بروایت سعید الابطالیه شیخ را از زیارت امیر مؤمنان و جناب سید مظلومان علیهما السلام منع کرد و جناب
و بی آنست که کان الناس قد منعوا بارت من الحسین و الفرعی من ارض الکوفه و كذلك منعوا غیره من شیعه من حضور
— هذه للشاهد کان الامر بذلك من التوکل و سنه ثلث و ثلثین و ما بین الی ان استخلف ابنه المنصور بالله و خلف
بعده بعدة قتل و امر الناس و تقدم الکف عن الابطالیه من انصار عن اخبارهم و ترک الحج عن اخبارهم و کما
منع احدی بانه الحسن بن علی و لا غیره من الابطالیه امر بعباده الحاکم و بنا ملاء علی المرتضی الشریف پس
خداوند بر متوکل کاششیرت منصرف کرد و او را بدرد فرستاد و امر نمود مردم را که بزرگواران امیر مؤمنان و جناب
امام حسین و سایر مشاهد سادات علوی و فاطمی و تدوید در حدیث است که منصرف کرد و حاضر مطهر را عمارت
کردند و برای فتنان و دانش مردمان مصلی نبیست فرار کردند تا مردمان بیابند و بعد از آن بر وایت صاحب علم
العلوم محمد بن زید حسنی امر بعمارت قبر مطهر این دو بزرگوار نمود و عبارشان کتاب بنیست که آن محمد بن زید
عجلی بعمارت الحاکم بکربلا و الفرعی و الباء علیها و بعد از آنکه از یزد معلوم میشود بعباده و انشاء علیها فیه عقیق
و کربلا و محمد بن زید ساخته و بعد از محمد بن زید یزد بعد معصوم این خدمت شد و بدانکه محمد بن زید بختی برادر
حسن بن زید بن محمد بن اسمعیل جالب الحجاز بن حسن بن زید بن حسن مجتبی علیہ السلام است که ساکن در اجداد
حضرت عبدالعظیم حالش ذکر شد و حاضر در مجالس المؤمنین در شرح احوال سادات کجلا که سلطنت کرده اند
نوشته است محمد بن زید پس از برادر محکوم فتنان و است که یکسکه فیه بر سر فرقد حضرت امیر المؤمنین است
و در سال مبلغ سی و دو هزار دینار پنهان بغداد بفرستند و در عطا که یکی از امای شیعه بود مفرستادند
و بعد از آن اتفاق کند در زمان معتمد عباسی در سال و دو بنیست هشتم بود و این محمد بن زید

عداوتشان م

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس شده است

در حسن باطن مساجد

۴۵

لنظركم بعدا به قصد عطی و هدایت دانست چنانکه سابقا ذکر نمودیم و چون عضداندوله از بنای قیصر
فارغ شد از دیوار حلقه کرد و در جوار حیدر کرار صدقون شد و بر سنگ قبرش مکتوب است هذا قبر عضد
و تاج المنزله شجاع بن دکن الدوله حاج مجاوزه الامام المعصوم لطمه الخلام يوم باقی کل نفس بخاد ل عن
نفسها صلوات الناظره علی محمد و اله الطاهره و عضد الدوله از اهل دیلمان کابلان و عجم است چنانکه ابو فراس
در قصیده اش فرموده ابلغ للابن العباس مالک لاندعو ملکه املاکها بجم یعنی برسان از تر خودت
رسالت و پیمانای بنی عباس که شماها دعوی خلافت نکنید که ما کنیزان عجم اند بعد فرمود ای المفاخر افضت
فی ضایرکم و غیر که فرمایند بجم یعنی کدام فخر از برای شماهاست ای خلفاء بنی عباس در مینرهای خودتان و حال
آنکه حاکم و امر در آنها غیر شماهاست و این فقره اشاره بانست که در زمان دولت مؤید بن عباس با منوکت
وصولی نبوده است بلکه همگی مضمور بوده اند و حکایت عضد الدوله و المستنقین باسه و شیوخ شیخ در زمان
ایشان مشهور است و تلك الايام ندوا ولها این الناس و بحمد الله آنچه برسان صدق ابو فراس جاری کرد بدین
و سألهاست از سلاطین ایران و ملوک عجم افزایند بر پادشاه در این عهد فیر و زهد از شیخ خون و نیز پادشاه
کوان بارگاه سلاطین روی زمین و دشمنان دولت و دین بخدول و منکو بنی خلاصه صاحب تاریخ جهان
کتابی یادوی نوشته است نذ هیبتی کینه لاهر حضرت شاه و لاینت بر حسب امر و فرمان مرحوم نادر شاه
که بید که بر حسب نذر شمر عیبد از مراجعت انقوجات کبره هندستان بخت اشرف علی مشرفها الاف النجیه و الخف
مشرف بید و مذهب حق جعفری با این سنیام مذهب عجم فرار داد و کینه عشرت و نشان بزرگوار اطلاق کرد و
خندان مدد سپید به دیگر از وی انتشار یافت و قام بیک وی دوران ایشان و سخن شریفه باند صحافت
و دان استا چرب صیبت حسرت غنود و کره و کلهم با سطر اعبیه بالوصد بل از راه ذک و
خاکستان در خانه حال خود سرد و در این قصیده جیده نصیحه از کتاب باقیات الصالحات ادیب عبدالکاشمیه و بافتند
قلشد فی الرضی علی تعالی شاهنا عن موازنه عدید من مضار صغیر نظیر فی مثال مترو عن
میل فوفها کالاکیل الاح هلاک و مقدر التهری بطرف تکلیل کبرن فاستقلت الفلک الدر
لوعنایان بر بیاید جالت مرقد اجلایک فوفه هیهب الملک الجلیل فقلوبه السماء از اما
مضلو و القول بالتفصیل هیاء مقلوبه فوفی لکال نقطه للسجله الثاویل هی فک بل ما علیه استوی القل
لک و من فوفه لومر من میل هی کف النجاه طور لنا شمائل العفاملجا اللذیل هی خول الجور الحار مالک
عرض العام عنده امیر میل هو ظلم ما ظلم من قالوا بما من تحت ظلاله هی عدلی فغار بطین
من منو الله لعلی صیقل هی غایت عیبه الله علی اشرق عیند ذالک لیل و لیل العدی بر لب
و حسام امام بیاید کوزه للبصوم و ما من مثال منهدها طایب الرخیل کفر مستدیره فوق قطب

سیر و سیرت روح و سیرت

۴۵۵

دبر الكائنات بالتعديل افرغها بيمين الفاضل من رب المعالي في قالب التجليل صبغتها بالتوراة بدين النور
بقضاء من خاتمي جبريل فغشاها النور الالهي في مجال جلت عن التجليل وكبد مطهر جنابها من
العباءة لاف الخيرة والثناء دام جوم آقا محمد خان شاه شهيد طاب ثراه از در خالص و طلاي احمد قري
کرد و در مقام تعمير و توسيع قبة مبارکه و نذير اين برآمد که صباي در فصد اش گفته است
این زرد کار قبحه که عکس نام و در اندوه است فلک را اثر کفتم مگر که مبدع افلاک خواننده
کاعداد شفا فلک را کند عشر گفتا فرقتک بنو این ولی فلک بشد است انجیره في طوفان کمر
این شهد حین علی سبط مصطفی در پای او بوسه افلاک بی سپر کفتم اگر چه خاک در این زیر کوار
باشند زرد نه و مفدا ریشتر زاهد عطا که بافت بر نیل نخل زاهد سخا که جنت بند هب ان خطر
گفتا که عجز و کان و کفرین زنده باد خاندان منور و جبر و خدیو یعنی ختم در عالم محمدانک
از خرد و از بر نه فروزان جبر و پد کک مجاز از یاریخ آن نوشت از کیند حسین علی نبی جبر
بعد از شهادت شاه سعید شکر بر کیند مبارک جناب سید الشهداء ظاهر شد از آنکه با عجله و سر غنای
شد بود پس حکم حکم حضرت خاقان خلدا شبان کارکان از اهل امانت و بیانت ماموشند که این طاق
عزیز و ائمه بر داشته قیومینی بر افرازند و خشک طلا و ذری بران بارگاه که شمس مهر و ماه است بنا
سازند و این سعادت عظیم بنام نامی ایشان ختم شد و در جین بحر پاد عالم و فاصل بحر پیر پیری فصد
که برای این کیند رفیع فرموده و الحق خوش و در بظر آوردم و آنچه حفظ داشتم نکات
غالی الله از این کاخ فلک فرا و نیایش که سر و اوج او ادنی نند و سپین پوایش بطحا تا ابد و عکس
طان نندیش بسوزد بکسر از بر و بجلی کوه فارانش سلیمان کو بیاصح مرتبین که از هر سو بجای
دیو و دد صفی بشه فوج حور و غلامش الای آسمان همین دیده بکش از زمین بکر عیان نمائند
عشایر بیج ارکانش معاد الله خطا کفتم خدا را هست که عرشه همین کاخست برهان استوائی درانش
فلک را پیش پیش خم چو دیو پیش تخم جها چون حلقه خانم در انکش سلیمان امیر بن حسین بن
علی را بطالب که در نیند به عین راه آمد پورا نش فرود کرد و در حدیث انرا اقتد و غلط
که اوصاف جو یا آمده مضمدر امکانش نکستی ابد و افضن سر علم الاسما نبود و راز لکر بو
طفه بسناش بمادی ابد هوای امکان چو شب آیین کران صبح از لریخ بر نکر دی و در خناش
شکفی نه چنین زادی نسل چند و زهر چنان همین کوه را چنان با پشت جانش نهادن از نند
بر زمین عضای کرون را نهاد از هوش تمکین او بر کوه و کوهانش سوا عارضه را که آمد شکل لاجل
بیدان کرد بر جوهر تیغ وی آسایش برود در بند که ناگویی سبوا ز خردان بسند کمران جان بنعیر
سلطان ابرانش و بناء کیند عسکرین علیها السلام راهم بر کان و سلاطین شیعہ افراشد در سفرنا

و انما حین
سیرت و سیرت
روح و سیرت
عالمی با حق
خان شاکر علی

در بیان احوال و مساجد

حضرت اقدس علی خوانده ام بنای این کبند و بقعه از مرحوم احمد خان دینی است و داخل بقعه محمد علی خان
 هند که از نواده مالک کاهور است که آینه بند کرده است و فریج امامین عسکریین علیهما السلام از بناهاست
 مرحوم شاه سلطان حسین صفوی است که کبند کاشی مقام حضرت صاحب الامر از بناهای مرحوم محمد علی میرزا است
 کاشی همین و طاق نماها و مناره ها و طلا و کبند امامین عسکریین و نذیبان با مر و فرمان حضرت اقدس شهریار
 ابدالله دولته و ابد طلال رافعه علی رؤس و عیبه بنو قسط و در نظر از بزرگان ملک و دولت که در بدکریست
 مامورین بان خدمت عظمی میا می شدند پس برای عظم و شان این خدمت نمایان از مرحوم مجتهد الزمان
 شیخ عبدالحسین طهرانی علیه الرحمه متافرمودند از ان حد و توقف نماید و از این طرف قرین الشرف جبل
 جلاله تاج عبدالملک دام ناپسده و نشسته که از بزرگان و بندگان خوش نظر این دولت است مامور کرد
 با وجوه کثیره و مخارج و غیره و معمارهای مخصوص و بناهای با امانت و کارکنان با کفایت عمل چشمه
 که مدتها در تکمیل و تجلیه آنها از حمتها کشیده بودند با کمال عز و جلال بجز بستر من رای بردند و باطل
 مرحوم شیخ علی غم انان افعادی درین عهد مشهور و پیام بانهاست آسوده بدینگونه که مرتبه و منظر ایشان نصب
 نمودند علاوه از مصارف و مخارج دیگر با صمیمه و ظایف فخریه از برای اهالی آن حضرت و نذورات
 مستقر است امید است از این بنا خیر این دولت پابنده و دائم بماند و در این مقام شایسته انتم این مرتبه
 و از جناب پیدا و حد آسوده آمد که در مباح امامین عسکریین و سائر اهل بیته و اهل بیتان بلاد طیبه این
 بنویسیم و گویند از این نصیحه شعراء عربی عجم نکتته باشند و در اواخر آن بنویسند و در مصیبه
 ان بکر بنده بکر بنده است غدا از اهل کافینا هی سائر اولادها و شایسته نور اعلام هلاها
 بالهامن بلاد طیبه ز بهامسک با فوخصها جدا عصر فضیله بها بلغت انفسنا فیه مناها
 و یوم کمال الاضنا و الضایفه انفسنا الثراها و هو قد شغف الناس هکذا و صیائر جرح النفس صباها
 و از او بر این حدت بجان غصه دان جاها و بیاصح بلفظ حکمت نصفنا از عرب فوفی صفا
 و صفای زانها حصا مثل ما زینت الشهبانها صاحب ان شاهد اسمائیه لا بدانی الفلک الاعلی علاها
 فاحطط الرجل ابی حشر فارض ان فی عصا بقناها حظه فلما شرفنا انوارها بمصایح هکذا من الطهها
 حظه غرملوک الارضی عفرین عفرها من الجاها حفر نهوی السموات العلم انها شطح ارضان سماها
 حفر وقت نجوم الاضی کن فی ساحنها بعضها حفره لو ان الشمس سنا نورها ما حجج اللیل سناها
 حفره نهوی القصور زینتی العزاد فی تعنا حفره لو سنطیع الکعبه الحج حجت کل عام کما فها
 حفره یا ممل ان یسلم الحجر الاسعد ارکان علاها فاسلم عتابها من غیر مستشفای طیب تراها
 لانها بالعسکریین النقیین اوزد الخلق عند الله حفره خازنی علم رسول الله من فدای فضلها ان ثنیاها
 فرقدی ان فی الهدی فی فک العلیا بل شمس عینی الله تعالی لیزل بهما بری البراب من براها

این کبند کاشی است
 جامع امامین عسکریین

در شاه

نویسند و در مصیبه
 ان بکر بنده بکر بنده
 است غدا از اهل کافینا
 هی سائر اولادها و شایسته
 نور اعلام هلاها

روح وريحان

٤٥٧

نحراني وجهه مستودع ^{سره} اصدف من بالصدق قاما ^{عند} ملك العلي بن بها ^{قامت} الافلاك في اوج علاها
 من بين فاطمة الزهراء الاولى ^{بهم} قد باهلاقه وباهنا ^{واذا} ما اكلت عنك من ^{دعوة} البيل وفلاح نجها
 فاخلع نعليك فخطوا ^{خامسا} نزل به عزاجها ^{واسجد} بالقائم الذائد عن ^{حوزة} الاسلام والحاجي حاما
 حجة الله على الخلق نعم ^{فاه} الدين من بعد التوا ^{قطب} الى الله بل قطبي ^{سائر} الاكوان بل قطب بناها
 ذوالنهي رب الحكيم ^{بدا} افلاك العلي شمسها ^{عصا} الدين ولد اشبه ^{الغزبي} منها فلك نجها
 سفنا الفخر من ابدعه ^{مطلق} الامه من الله عنها ^{مددك} الاوارس في اتر ^{عزم} الحشار وكاسك رداها
 وبداه التي قد رفعت ^{فوق} ابد بهم فله علاها ^{ومعد} الدين عصنا اطوا ^{ملبس} اللثة اثواب بهاها
 يا ولي الله هل من رجعه ^{تشرق} الارض بانوارنا ^{ويعد} الدين دينا واحدا ^{لا يرى} فيه الناس اواننا
 ذري الجنين عيا الصلح ^{احرق} اجهر انوارها ^{وادي} حزين يوم على ^{سابق} اوسا بنو الربح شحا
 شاهرا سقا كرمي ما ^{من} سبو الهند من ارضها ^{مرهبا} بانفان عجزنا ^{غير} هاما ثا الاعادي وطلاها
 كحام البرق لكن سحبه ^{ناشر} الجن من نفع تراها ^{سوف} ارضي اناس وطري ^{واروي} الارض من نفع دملها
 يوم تغدو اوله الاسلام ^{فوعده} الاعلام منصو ^{يوم} يطفى الله فيه نارنا ^{ثرة} الشريد وقد شربها
 يوم بندد الشمس من نهارها ^{بجلى} الحق عند فردها ^{يوم} لا تنقع نفس لم تكن ^{امشا} بما نهارها بعد لغهاها
 يا عزير الجار يا مبلغا ^{الشيعة} الابواب اقصى ^{لنت} شعري برضواننا ^{انته} وادي طويام بواها
 لنت شعري او لبيان لما ^{مخز} فيه من امي ان بنها ^{واليك} للشكر من عصبه ^{طالم} ممو اليك اذاها
 انري ان اباك المرضى ^{نفسه} حاله على حدضا ^{ابعلم} منك ما فلكا نكث ^{امك} الزمرا من كبد عداها
 لو يري اركي نفوس منم ^{جرعت} في كرايا كراياها ^{طل} ما بين اعادي دمها ^{فاسينا} حوا غنوه سفكها
 لرنذ في الماء طعاما ولقد ^{اورث} من دونه وردها ^{لوثرى} عبدك في الرضا ^{غادر} وهو عار في عرها
 لوثرى عنك من ناسه ^{اذا} فلتنا العذو فوفاها ^{نكثونه} ثا با طالمنا ^{رشف} الحشار من رشفنا
 لوثرى التجار في الله وقد ^{غلو} منه بد اعتمداها ^{لوثرى} عنك عاتك ان ^{سبب} بين الملاسي اماها
 لوثرى تلك الغزبان قد ^{ابرت} بالذلم من ظلمنا ^{لوثرى} نبت ذاك القوت ^{اركت} عجزنا مهر ولا مطاها
 حاسر اليس لها سرتوه ^{هبت} المنع عنها من هرا ^{لاولا} كس حجاب غيرها ^{بجيب} الا بصا من فرط حسنا
 ثم اغت ادرك صل اعطف ^{رمق} الامه صل حبنا ^{وارح} غنظ قلوبنا ^{لثري} غيرك من جيل اسداها
 الامان العجل العو الرجا ^{فالمدي} فطال ولا نرا ^{فاجل} بارب به الفخر عن ^{امه} من بعد طاعناها
 جرعت تراها وعراها ^{ما} عراها وهاها ماها ^{واملا} الارض به عدلاها ^{ملك} ظلا وجورا وسفاها
 والكر يا بني احمد من ^{نجل} احمد ذرا لا بنهاها ^{وعليكم} اهل بيت الوحي ^{سلوات} الله ما لا ينساها
 وودكند في عين امينها ^{بين} كاهن عليها السلام ^{راد} شرح حال هجوم مجد الملك ^{راد} ساني ودر شبي

فاعلم انك
 في كل وقت
 في كل حال
 في كل وقت
 في كل حال

در عیار و ابواب مساجد

۵۱

عرض کردم بر پادشاه که بدوان آثار از قرار معلوم نازمان سلاطین صفویه بوده است مرحوم شاه اسماعیل صفوی مجدداً در بناء و رفع این قبیلین عالیشان نمود و نذیب طلای دور این دو کعبه را مرحوم افغان شاه شهید کرده است و بناء ضریح این دو بزرگوار برد و صندوق نفیسه نیز از آن مرحوم است و سابقاً اشاره شد و خوبسایان در بیت نوشته شود در حصر مجمع البحرین ساکنان ایشان عن قبیلها سره القدر مزی بن موسی جعفری خطیب موسی و لکن له من نفسه خضر و کتب حضرت رضا علیه السلام هم با بام سلطان سحر با تیرت الدین ابوطاهر فی وزیر سلطان سنجری پا کردید و غیر آن بارها شرح بن امیر شوخو امیر زوجه اش کوه شاه بهکم پیش با سفر میرزا شد و در کتاب کامل التواریخ است که بسکنین کتب حضرت رضا از اضراب کرد و مردم را از زیارت مانع نمود شیخی در خواب دید حضرت امیر ترا که اشاء فرمود بان کیند تا کی چنین خراب خواهد بود پس سلطان برخاست و همین عمارت را بنا کرد و مردم را امر زیارت نمود و مخریص و شرعیب کرد و در شان زیارتش از بزرگوار و بعضی نقل کرده اند مرحوم شاه عباس صفوی کیند مطهر طلا نمود و ضریح مطهر رضوی را که طلا است شجر یک پیاده زیارت مشرف شد بر حسب نذر بهشت هزار تومان تمام کرده نصب نمود و یکی از بستگان مادر شاه دزدیده عاقبت با مادر شاه آوردند و انرا نصب کردند لکن یکطرفه ان موقوفه است چون فاضله بدل عبدالباقی از ذریع عزیر الخطاب ضرب المثل است در مطلع ضوئه علی ساکنها الا ان الخیرین فی صید و مطهر برده است در تلویح بیان زحمت پیدا خواهد خواندگان را و تمام انرا بسپاه مبارک و همی ان هدا الشیخ فیدمکر فی علی الرضایی موسی بن جعفر فیه للرضا حوث کل فضل ماواه وادی طوی و الطور و علی الحدیث ان کل ان من عین النور القدر نفور و نقت عن ذواها کل یحظ ما بها شک و ریج زور و علیها الرضوان و نصیبا کف لا الرضا بها مفور ما تراها من حوث عقد در بقلادون و حلاه الحور و علی ابنه العلی ان تراها فیه زهره من المعالی بخور و حوث من علاه جوهر قدی هو کینه حفتها مصور و اخوت بالها علیه زمانا مثلا فد حوی الکالی البحر و استنار سنوا و طالتنا باذخاعه الداری نفور و شاء سودا و محمد الثیلا فصر عمر مد علاه الفصو و الحجا و الحجا فیه افا ما فیهما کل مجد مخور من شری فیه اسفد باثره فساوی المهد و الفصو و احال لیل المضلین صیبا فیه للهدی الرشد ظهور بر عت شمسها لم و نخلت فاشقی عن صبا هم بخور و انا ذی علی التعمیر منارا لونها و حوثها مندور و نلی الوحی و النور فیهها ملحوظ من لیهها و نور فیه الا فلا لیه یقو نخلت نیاهی بر عده نمود و اسامی بدو و کل ما حنف مزهات تغارنها الرضوی لیس من حلاه ثویبا فیه فیه فی ما کتبنا الاثر مادعت للا فلا انجور مد و عن البطاعة النکور و لعی بها علاه کعب من یبد و التریح التندی لا ولا غادره شاه علیه فیه الملقوم النور اولی فی حاشا الذلک ذکر فو قلب اللسان یوید و تکلیب مدی قیولها

علاء
و نعت
ابن
الکلیب

سوره نوح

اما ابتدا از کینده مطهر حضرت فاطمه معرفه معصومه دختر امام هفتم امامیه حضرت موسی جعفر که شاعر در مدح آن
 مخدومه کشته است بنف ثناء اولیا موسی جعفر فاطمه که کند روح القدس پروردگار چاکری در سال پانصد
 بیست و نه با سر جو شادیم دختر عادیك نام انجام یافت و طلای کینده بنای مدرسه فضیله که بهر پهلای
 ان بلده است با سنگهای مرمر و در ضریح باند که در سمت شمال با طلا اسلخته شده و مینا کار است از مرخوم خاقان
 خلایق است کوی کوچکی که مکتب اجوام است بالای سر آن چینه و در میان آن شده و در بقعه ای که از طرفین
 کوی سران پروران است از غیر طلا و حفته جواهر و فناد طلا و نقره نیز از آن مرخوم است برای تاریخ طلای کینده
 بعضی این شعر را نقل کرده اند معصومه که در راه ایوان افتادش از قدر و صلح خود و پیری چاکر آمده و برای تاریخ
 مدرسه فضیله این رباعی از فاشش معروف است در روضه معصومه شفا ملک گاه بنهاد بنامد و کاش و کس و کجا
 تاریخ بنای این حجره را بی سخن خواست بنوشت بامدک فتح علی شاه و برای تاریخ در روضه معصومه کشته است
 زد کلام بسیار به تاریخ زین بقا این دراز شهنشا خداوند رحمت هدایان پادشاه دین پیام که همت ملوکانه
 در انجام مرام علماء و سادات تفرع عا با بود و کربلا و فلک از رخساره تا توان ایشان میزد و تعمیر و وضای که
 و بنای صلابت و مدار بر شوی دیگر داشت از هنر عهد خاقان جنبه مکان ایند و رباعی که نسوب با پاشا
 بخوان خاقانم و کجهان گاه اوردم در حضرت معصومه پناه اوردم مهر و حبت علی باب رب بر در که کبریا کوا
 اوردم رباعی دیگر خاقانم و دامانم زد بچشم و کلاه ز اورنگ خلافت شده دشم گواه اندر حوضت میسکت
 جنبه پناه با فاطمه اشقی تا عند الله اما بنیان کینده مطهر حضرت عبدالعظیم از مرخوم عبدالملک دادستان
 و بنیان ایوان در وانی از مرخوم شاه طهماسب شاه اسمعیل صفوی است مورخ نهصد و چهل و چهار در شهر محرم
 ضریح نفر از مرخوم صفلی شاه است در تاریخ ان این بیت یاد دارم منشی طبع صبا از بهر تاریخ بخش نوشت
 املاز دارا عظیم آقا و نیز مر و این بزرگ در بالای ایوان درید و از جمله هدایای مرخوم خاقان است عود
 و خارج کینده پاشا و شاهنشاه اسلام پناه ابد الله عیبه و ابد الله جنبه زبانه صخره که فرزند و با تمام رسانده اند
 و این باب را در کینده ان نوشته اند ببارک الله در عهد دولت سلطان فرشته اشعری بن کینده گران
 قوم کینده اسلام نام از پسر شاه ابوالظفر خورشید خروان جهان عظیم همت خرد نایاب اند و جنبه
 شفا ده عظیم الشان بخشهای زبانه و او چون ابد مهر هزار چشم خوراند و شوایان بلین مرخوم
 این مرخوم بق ملک شایسته کوی و فلک ساره نشان نکاشت ملک سر مرخوم از برای تاریخ حکم شاه که کشت
 هفت بار دروان هزار و دو صد هفتاد و هفتاد از هجرت فرود کشت از این بقعه فیمت و کون این پند
 و نقاشی ایوان مبارک حضرت عبدالعظیم از آثار حسنه و این پند خیر مرخوم میرزا آقا خان نوری صدر اعظم
 دولت علیت ایران ملقب با عماد الدوله است و دیگر هر آنچه از این پند کاری و تعمیرات روان و ایوان شریف
 در جنبه ایوان مرخوم مطهر و تعمیر کینده و اینها کینده با بار که نزدیک باند لاس بود و در نظیف و نیزین دار

منحرف است که استخوان های است
 بکار چوب و چنان در آن سخن در حوضه طراز
 نیز مسجد بزرگ بر این روضه مطهره و بنا
 مزایب نبشتا عظیم بقع و صحر و قضا
 مسجد فوفانی بد و نیز از آثار دارگان
 لایق بر اعلا عجمان با کشته اعلی و غیره
 سخن در پند کهای خیم سنگین با حوض
 وسیع و روضه فضا ان و باب جدید کا
 عظیم الشان در قبع الاوکان محاذ انبار
 و بنای از راه جدید در اطراف حوض
 و ضمیمه و در منافع انوار برای محصلین
 طراز مدرسه جدید است در روضه
 بلا موقوفه در بنا مدرسه جدید موقوفه
 و در بنا موقوفه با او اعلی با الواسم و
 منصف است که ان او طلایه خدام و زمین
 لفظا موقوفه و تعمیر و بنای حجره با کس
 و منور و شرف و تمام این سخن با حوض
 حوض و آب جاری در سلطان و بنا عجمان
 برای فن موان از حوض و عوام عجمان
 تعمیر ملوکانه که از برای مطهر مرخومه
 فرغ السلطنه حضرت نذاری نیکاشن شد
 با تقی محمد شریف حضرت امامزاده دین
 و تعمیر بقعه بزرگوار و تعمیر نقره
 کاری نصب بقعه و در حوض ایوان نزار
 برای زبانه و بنایان اسلحه بنده
 مبارک و بوضع ارض اندر حجر کردن و ضری
 در و طراز خوشی با این بودن و کینده جنبه
 نگه در زبانه مرخوم است بهر مطبوعی عجمان
 و تعمیر کرد در و روضه با زار چهارده
 بنای و زبانه بن و از برای خدام اشک
 عجمان و بنای این یکی بر خلاف سابق بود
 دخول و حوض و کینده و عجمان بود
 ملک و اندر و نقایف و تعمیر و موقوفه
 شخص شاهانه سفر داشت و در زمان
 با اهلان از خوردن و جو و منافع موقوفه
 حوض عبدالعظیم منع کردن و مندر بنین و
 انعام کار بر راه ملک موقوفه و خنده این
 علم کاشن بر او اخبار و خواندن از اول
 و اشارت از ان موقوفه زبانه و پای حوض
 و در او و در روضه جدید و عجمان
 نظیف کردن و کینده و منظر و موقوفه
 معظم موقوفه و برای کشته های

در این باب را در کینده ان نوشته اند ببارک الله در عهد دولت سلطان فرشته اشعری بن کینده گران
 قوم کینده اسلام نام از پسر شاه ابوالظفر خورشید خروان جهان عظیم همت خرد نایاب اند و جنبه
 شفا ده عظیم الشان بخشهای زبانه و او چون ابد مهر هزار چشم خوراند و شوایان بلین مرخوم
 این مرخوم بق ملک شایسته کوی و فلک ساره نشان نکاشت ملک سر مرخوم از برای تاریخ حکم شاه که کشت
 هفت بار دروان هزار و دو صد هفتاد و هفتاد از هجرت فرود کشت از این بقعه فیمت و کون این پند
 و نقاشی ایوان مبارک حضرت عبدالعظیم از آثار حسنه و این پند خیر مرخوم میرزا آقا خان نوری صدر اعظم
 دولت علیت ایران ملقب با عماد الدوله است و دیگر هر آنچه از این پند کاری و تعمیرات روان و ایوان شریف
 در جنبه ایوان مرخوم مطهر و تعمیر کینده و اینها کینده با بار که نزدیک باند لاس بود و در نظیف و نیزین دار

در عمارت و آبادی مساجد

۶۰

الحاصل در نوبت فراغت مسجد و عمارت بویژه از طرف افاضت و چنانچه از هر طرف در این
 مطهر و صحن و ایوانهای اطراف جلوه جرات و در مناره ها و ایوانی و برآه که بد فرار دادن و در آن و جانانه را
 محل ساعت سلطان و طرف دیگر که عمارت شاهانه است بر نیز مسجد بزرگ متصل بمدرسه قدیمه است که از آن
 افزاشش بر ایما سودگی مجاور و زائر و سعادت احوال مردم و زین تمام و زین را نصیر اصلاح نمودن بویا
 عمارت و منافع املاک و مسکنان و از وفه و مؤنه خندان حضرت عبدالعظیم انزودن و شارع عام را از زود
 حضرت عبدالعظیم نادر و از هر طرف این عمارت کز آن برای سواره و کالسکه و آیه بطریق مینداز سنگهای خود
 تمام آن بامر فرمان اقدس همایون اعلی حضرت شاهنشاهی صان الله دوله عن الشاهی موقوف گردیده و با خلوص
 متصد این امر شدند و الحق بر این خدمت عیان سراوان است و اولاد و احفاد و در روزگار خردمانا بنده که بر این
 ان پادشاه عادل بازل سبب شدی بجان و دل مبادست گردید و چشم طبع پوشید و زبان اهل بلع را برید و این
 طبع دنیا پشاکر کرده این عمل را ذخیره روز و سنا خیز خود فرودار و غالب از ایام خود با نرنندان و کاشکان
 بان اسنان عرش نشان حاضر شد و غرض خود را در حضرت سلطنت موقید داشت در بن خود را موقید نمود و داعی در
 عین خیر نظر ندانستم مقدار مصارف که برای نذیب کنند مطهر حضرت عبدالعظیم کار گذاران این دولت بامر
 قدر قدر اعلی حضرت نافذ شد و تهراری نمودند و هر قدر مطالب صورت آنرا از اهل حلب کردیم الحق بمساعره
 گذارند و محاسبه برسانا کشند و برای عنوان کتاب حبه النعم چندین بنی بجهت اخذ نذیر خود گفته بودند
 چنان دانستم که در این محل بنکارم و از اهل فضل و کمال و صاحبان طبع و ذوق معذرت میخواهم و آن نیست
 از ده نیت جاوید نواهی شاه معظم
 ای کرم قطب ام روح مجسم
 ای پوچو جان نیست در آن بزرگ
 و زود نوبت نوشتن ملک کفر جهنم
 ای نامور در دنیا خود اموان جنت
 شهر از صفاهای نیر و خراسانم
 شاهان عجم را برای طمع نفس
 آخر چه تو ایزد از آن بزرگ فرام
 شرمه سلطان عجم نام نکو نیست
 احصا توان کرد از این ملک و این
 زین خنده خنده انشای خیر
 و ندیدی و قاطع از خانم پیر

منوی سابق الذکر

فرا
 عمارت جامع
 حضرت
 علی
 العظیم

شاه کشور این همه که امن و منظم
 صد شکر خلد را که این دولت مضبوط
 بیدار تو جوایز است و ناز از کف
 در بر است پر و بر است با قاصد
 صد بار بار تو دارا ولی و هم
 شکر فرمود وسیطوسی چون بچاند
 بشود یکایک را تا حضرت آدم
 ای خلق بخواهند به بیند این عهد
 بکفرن و سه سال است که از زمانه
 این قبه عالی شریف عبدالعظیم است
 از بعد خلافت بود حضرت جامع
 انگاه امامان دیگر بر تو فرستند

ای شاه شاهان جهان معنی
 بر جبه شاهان جهان کشت مسلم
 ز مهر تو شد کشور ایران هر چون
 در همه کجا جلال و بکلم معلم
 در عهد تو شد خطه ای و در عهد
 اخراق و جباران تو زود مرا غم
 اخراج جزا بافتاد از جفا دنیا
 تهنامه سلطان عجم شاه حکم
 آثار رفیعی که بنا کرده با پیران
 کز همه عالی تو چون کعبه معظم
 و انگاه علی بنسین از تو بود شاد
 تا روز قیامت هر که بنسین دعا

روح و حکمت

۱۴۴

این روضه که مجموعاً انوار الهی است	آیند شب روز ملائک ز بیم	بر ذات شریف و غایب سناش
کویا که تنای تو فضا شد مبر	این روضه که عرش بر پایش کوی	انوار خدایت در آن مضموم مدغم
این روضه که وادی طو و است و کیم	بر رکه و دال صفت کرده که رخ	این روضه که جنبه مو و عقی
کز عالم بر رخ پیشش آمد مقدم	این روضه که زاده ابو الفاسم	کز جمله انبیا پیمبر بود اعظم
ابا که امش هر کس طیب و طاهر	ناصر حسن بطون کشید از دم	ولن باب که امش که عبد الله حضرت
و انگاه علی و حسن و زینب و محم	این بنده که جامع و تنای شد از دار	بالنکه فضیحه مدیح تو ام ابکم
و انگاه نظر کن تو درین روضه	بر روضه سه جزه بن موسی کاظم	توصیف از التولید چون

بر توفیق و کمال
در معنی و کمال
چنانچه متوجه گشتی
و انچه در این کتاب

نالیق این کتاب برای موخر آداب و خلق با خلفا و اولاد اباب کی از آداب که شرحش خالی از بهره و صواب نیست
ان است که رعایای علیه مالک ایران بدانند که امر تالیف بیاع شریفه اثر و احقاد ظاهر بنایان امر است اعظم امور
که هر کسی را بافتن این خدمت نیست اهل اعتقاد و کمال و کمال بیغ معنی وی بویب است و لا بیب کبرها اما ان است
و عبارت دیگر و کمال بیغ معنی است بکس تالیف و سلطنت که خداوند مجید فرموده است ان و لقی الله الی منزل
الکتاب هو تالیف الصالحین بنوی حافظ و ناصر و پیرارنده شود شمار از من آن کسی است که مرا بر سالک خود شرف
عزیز کرده است و در آن بر من نازل فرموده است از عادت او است که من تالیف اصلاح امور بندگان مطیعین خود
باری میکند پس بغداد هانک الولا یه الله تالیف خصوصیت خود دارد از آنکه کمال محبت و نصرت و حفظ و امارت
و استیلا با او است ایما و لیکم الله و رسول الی اخره شاهدی است واضح پس احدی از صبیح خاوند در تصرف
نفوس از خدا و رسول و امام نیست این را نهی شده و ذل و لو یکدیگر منطوی است حال آنکه من تالیف میشود مظهر این است
تالیف باید باشد تا وی را من تالیف کند و لا در تالیف این نام بر کذا در تالیف در تالیف استیلا شرط است استیلا
مترجم بر محبت است لازم است محبت نفس است اما استیلا بر دو قسم است ظاهر و باطن استیلا باطن مخصوص است
چنانکه بصره و اقمه و محبت باطنی خصاص زیاد است قدری دارد که هر آن در زمان مانند ذل و محبت باطنی و
اشراکات و تنابند و در خشنده است و از مظاهر است مظاهر ان انبیا و وصیا و اولیا و ائمه هدی و ائمه مسلمین
استیلا ظاهر یا مظهری است و ان مظهر و جو اقدس حضرت شاهنشاه خجابه است که تالیف بر نفوس امیر کبیر
جبریت ظاهر دارد و مولوی گفته است پادشاهان مظهر شاهان حق عارفان مرآت آگاهی حق و این استیلا و تالیف
نیز در دو قسم است عام و خاص اما تالیف عام آنست که سلطان زمان بر تمام رعایا و برای مملکت زمان خود حکمران است
و مثل وی مثل شورش در جبهه سلطنت استیلا و قدرت و ظاهر بر ما سوا حق و در جبهه حفظ و اقمه علیا
مانند سایر است که پناه دهند باشد اما تالیف خاص آنست که بر جماعتی مخصوص و معدود امر و حاکم شود و در
حفظ نفوس ایشان بر آید و بر آنچه از لوازم تالیف است تصور نوزد و الا از این منصب جلیل و خدمت نبیل
است بر بیان دیگر بنحوی مختصر عرض نمایم که در با از سطوط و سطوط از انهار کبار و انهار از حداد و جل

در بیان احوال و احوال

۱۰۰

از سواقی و سواقی از عیون افوی و اعظم اند چنانکه اینها اولوا العزم از اینها مرسلین و اینها مرسلین از اینها
 غیر مرسلین و ایشان از او صبا و ایشان از علماء و اینها مرسلین هر یک از ایشان بحسب رتبه و مقام طرفت
 و شایستگی خاص در دنیا و دنیا و اینها مرسلین است حال دیگر چگونه در شرف سلطنت و اینها مرسلین
 عام و خاص در باطن ملک الملوک پادشاه اسلامیان پناه مشی میشود پس منوی بر نفوس کل اینها مرسلین
 دارد اما بطریق ماموتی و بنای و بقاء اینها مرسلین است و عطف و ماموتی بر اینها مرسلین است که هانا
 عدل و یاد خواهر است در آنکه بدین صفت موصوفی که بدین مالک الملوک عزت افزونی میدهد و اجزا و جزا و اینها مرسلین
 قرار میدهد اکنون ملازم اینها مرسلین و اینها مرسلین در فیج الارکان جناب منوی جلیل الشان است که از جانب
 سنی الهی مالک مالک خطه این مفضل بدین نوبت عظمی بنای کبری کردند و بر نفوس کسانی که ساکنین ملا
 اعلی بر خدمت کناری ایشان رشک فراوان برند و غمناکی این منصب پادشاهان کنند بر روی و مهوری یافتند و اینها مرسلین
 لازم است که از حضرت سبحا که بدین نعمت جلیل او را مشتم کرده اند و دیگر از پادشاه جفا که این خدمت
 خود را چون جانی بر خدمت دیگرش روان فرمود و آخرین خدمت آخره باقی است خدمت دیگر بنای است فایده
 پس خوشتر است هر اوقات این منصب جلیل را شاغل مناصب دیگر قرار دهد و قبله مقدس در امور معلوم
 نمود و نوزد که موی و خط سلطنت شدن هانا موی و دوی از خدمت برزدان میشود اکنون بنابر مشورتی
 منوی را ادب مخصوص است که جز ادب عوام است پس خوب است علی الذن و در این روح و در جهان بنکاریم تا خوا
 بداند و هر وقت بخواند که البته آثار نوبت مفضله اینگونه جز ادب خدمت است و الا با این خلقت هر
 طاعت شدن در دوازدهک و مصلحت و امانت و دیانت است اینهم بعد از امتحان و اخبار است و علم با سنعلا
 و نظریت و غیر بجز شایسته است عیال که مرعایت هم و اقدام در تمام احوال اخلاص نیست صدق
 طوبی است که مدار جمیع افعال و اعمال را داشته و کان هر نه الی الله و سوله غیره الی الله و در سواقی
 در پیش پادشاه عبدالعظیم که نفری است انقوت و نوبت الی اولیاء الله شرط کمال و تمام او است و هر چه از
 او این اشارت را جی باین نیست شود منافی با خلوص نیست که در آن ملحوظ نمیشود چون اراده خالصه و نیست
 حسنه منوی از ایشان از خرد و موی که پدید برای زیارت و حضور آن نیز بگوارد ایشان غلبه و حمایت و ظهور
 نورانی و حسن اخلاق و طلاق و بی وجودیم فکر و ملازم نیست و بی شوق و شوق بی پایان و نورانی
 از آنکه در صورت بیخوابی و بیجان منیع جیب غریب قلب است و بیشتر که در این زمان طی طریق هر چه
 تر بکشد شوی و در عهد و منوی باید استادی پادشاه کرد و اعظم ما بکون الشوق بر ما اذانت
 انجام من الحیام بی وعده و صلح چون شوق در یک اش شوق نیز تر گردد و باید خضوع و خشوع
 و عظیم نضوج و حضورش در خدمت مزورش بخشد هر دم از دل سروری تازه سرزند غالباً
 و مال اینها مرسلین است و بنام و بنام که چشم وی بر نوزد و کسب ظاهر الا نواران نیز بگوارد و اینها مرسلین

در بیان احوال و احوال
 در بیان احوال و احوال
 در بیان احوال و احوال

در بیان احوال و احوال
 در بیان احوال و احوال
 در بیان احوال و احوال

شرح و شرح

نور علی

زیاده از دیگران نماید نعم ما قبل قرب الیها یزید شوق الوالد لا یستمان لاح نور جماله بانیکه کعبه نماز
 شود یا منشی که نیم پای جلدی هزار فرسنگ است وجه قدر شاعر عربیان ایات و با وجود و طریقه
 دخول مدینه طیبه علی سالفها سلام الله کشف است هندی بنای و هندی شرب ایشرفه حاصل الهنا المطب
 ایشرفه حاصل التواصل و ایضا زمن الجفاء و الوقت فحسب و الیخ فدا همدت لنا من طیبه عرفا کثیر
 له واجب واضح عطا کون المحبه و لغتم عین الرضا و مع العواذل یصب بشابل العشر المحبه قد بدت
 جمل نور جماله لا یحب و ادخل بجزه احد و بنایه با و العفو و یبشر الذنب بلی کو طاقت آنم که با این جا
 شوق و خوار نور اینیم و بنای نکریم الله باعث خضوع و خشوع ظاهر و باطن است استخرا فرایض
 حضور و عظم شان نزد در این زائر باید ظاهر کرد و باید بدین حال حسنه که همانا از جنه و جلوه شد
 است در آن روضه شکر که شکر کند هر که مسز که در باغ نمودی دارد اظری و ادبیا اینهمه آورده قوا
 غیر از قدیم محرم آنچه شکرت است اساءه ادب است چار باید بجز شود و بدانها این مکان متره رحمت
 مقام عزت است خاطر از شواغل دیگر مانع کرد و خود را در حضرت با عظم جبار طامرا العباسی الهدایه و عا
 له العلاء بنیاد با عظم و هبت و فار بدون سمع و با مجوارح و اعضاء انکا ندارد و خود را طالب بالکمال
 فخر پیدا نمودن طلب مسکن با کمال مسکن بدین معانی ایشان بنیاد و در جای هم داشت با شکر با
 حاشاه از بزم الرجبی کاره او بر جع الجار من غیر محرم و ایضا خوشگشت علی بابک العالی مدید با
 و من جاء هذا الباب لا یختمه الا و انما اراد انی و انما وسیله فباحبنا اننا الوسیله الفضا فی الزمان
 این خدمت ایشان این زیارت و باصاعت نه باده بداند و این مغرود نشود و بزبان حال بگوید جتا الی
 بضاعه فلا زجت فاقبل بضاعتنا و لا یخفها ما بعد ان فرشت ذبا و نامه بقبله حالیکه دارد توف
 نماید و شرایط عظم را بجای آرد پس از نماز زیارت و تا صد نعت و شکر این نعت و موصی استغفار
 از معصیت عصمت جو استوار حضرت احدی بزرگ صحبت کرده بقبل صبح و شب استوار کرده یا حال
 و انکسار بیرون آید ذوق این پیشناس و عبادا ناخسته پس آنکه نسبت باین اسنان دارد باید در زیارت
 کهن مرت فرایان با بد نعم ما قبل کفی شرفانی مصافا لکم و انی یکم اوعی و اوعی اعرف انکما بزیارت
 در سخن شریفه فرموده داده استکان لیا اسنان را بخواند و آنچه لازم آمد زنی حکم و ذبح است بفرماید
 و دقیقه از نصیحه حال غافل نباشد پس سر آمد امور و خانه اعمال فضاء حوائج دعا است چه حاجب
 نشنی و باده پچانی بیاد آر عجان باده چار استما فقره از ایشان که در فضاء خدا و حال الله
 استفتا از احوال ایشان لازم و محکم است سبب قبول زیارت و رضایت نزد است حاقط اعلم
 ادب بود که در حضرت شاه هر که دانست که بایقوزین بنو و الله و شکر کاین امر و منول از آشنانه
 نامت یاد آید و لو کان بنیام شد و محرم و را از زین بن خدمت تا بان عکبر بدین خوب این امر با وجود خدا

شرح و شرح
نور علی

سوره نوح
روح و سر
۴۶۵

لواء مسلمانان در زاویه حضرت عبد العظیم مختص میشدند علاوه از آنچه کرده بودند در امران محنت
اعمال ناشایسته از ایشان سر میزد و بسیاری با شعار خود فرار میدادند و باجختی داشتند و عزراغ کوفی و عب
جوت و معاشرتی بهیچ شری بر اجتماع و ازدحام ایشان در آن اسنان نبود و معلوم است این اختصاص نیز از
صلح عبادند و نه از اهل زیادت جز اینکه حضرت عبد العظیم را از خود مرعوب و بیازارند بگره شری و جو ابنا
نداشند و این فقره مدینه موقوف شده از آنکه هر ماه و هفته سببنا از معنکین اناسان میشود و سخا
هم بر این مایکاشند اندا عرض عارضین روض معنکین بدانند که اگر اهل شری و مخالفانند در مقام رفع
و چاره بر ایند و بلسان خوشی از ایشان معذرت خواست مجاودین را از شر و ایشان آسوده کند و هم
مفرز داشته که عرض حاجت عارضین و ملهوفین از هر بلدی که با این اسان منبر که ملجی میشوند جمع نمود
در هفته بگره بطنه ان آورده شود بلا واسطه عارضین را بجزوا قدس شاهانه برده داننا قدس بنو کانه
با کال رفت بر این ملهوفین ملاحظه نموده احکام عاد له در فوق هر یک بدستخط مبارک صادر میشود
و هر حکم که صادر شد جناب امین السلطان حکم را راجع به اداره که باشد با کال جد و جهد بموقع اجرا میدا
برسانند و عارضین با کال خوش وقت و مقضی المرام از هر ولاست که آمده اند را تحت الحوائج انکار اسان
نهایت تنظیم و توفیر این مقدار اسنان ملائک یا سببنا شده است **شرعاً** در زبان قدیم شری و شری
مفسر حضرت عبد العظیم منداول و از اهل شهر و اهل ان زاویه منبر که در اقدام این گناه بزرگ مضایقه و قد
نداشند و جمعی بملاحظه منبر با ملاحظه دیگر دو منی خانه وارد در ان زاویه مقدسه اختار منبر و قد
با کال فراغت چندی در ان خانه مشغول بله و لعب و شربخه یا امثال و افران خود میکردند بخدمت
در این اوقات شراب کربان بلکه منبر ان گفت که هیچوجه یافت نمیشود و حکم معدوم دارد و برای شوا
مریضی اگر وقت ضرورت شود و اجازه طیب باشد مشغال از باخروارها باذن و اجازه باید
بیرند و اهل این عمد و جیب محظوظ و فخر و علنا بند و عجب است در این سنوات در اماکن شریفه دیگر انواع
معاصی و ملامت پیشا میشود اما محبت اشرفنا اهلر مانند اهل کربلا شده اند و اهل کربلا مانند اهل کربلا
قاملند و دلیل بر مراد عکس بناوی که معروف است در محبت شراب هر که شد در این منبر جوین که
شراب کربید و این اختلاف و رفع کرامات برای اختلاف حالاناباء زمان میشود پس شرع اقدس خوا
استدلالی منبر که ولای جمع شیطون بندکان خدا بدعا و اناب و استغفا و توبه مشغول شوند
و همچنین خواسته است رجوار ایشان دو نشا و شیعیان مذکور دارد و از کار و ادعیه و زیارات و عبادان خا
باشند نه آنکه هر معصی که در خانه خود گذشتند را با هم معطر بنمایند و رجوار ایشان کنند البته
معصیت شری را دو عفو است که او کتاب معصیت دیگری منک هر از حضرت عبد العظیم علیه السلام
و البته شری خدمت بدین قائم البیتین صلی الله علیه و آله با عتق از عباد و نفوس و لذت شری از حسن و

شرعاً و سببنا
نیل شری و نه
دین شری و نه
البدن شری و نه
مقدس

رسالة ابن ابي اسحاق

ع ۶۸

و جلیس حق بود در زمان نوشتن عمر مبارک حضرت که در تردد مهر دار اسنان مقدس با کمال احترام ضبط
 است ساینده بهر کس داده اند که حقوق خود را موافق فرمان برایش صادر نموده دریافت دارند و
 اسایشی که در معیشت گذران دارند هر یک بقدر از خدمت خود غفلت نکنند و بکارهای آنکه خلاف اخلاق
 و شان خدایه که این اسنان مقدس است اظہار نمایند و بعد از خدمت تمام آنها صرفاً آن آستان بوضعی که در
 میشود نمود و این نفره ناشی از بی طبعی است حسن کفایت مواظبت در خدمت است و الا تمیوانست سایرین را
 نماند نغوه آنرا که خائن خائف است و خورنده دیوانی و املاک موثر در منزل اول و شوخش و اوامر و احکام
 او بر باها و اهل عرض و طمع کبابی جاری بود و الحوائج این نحو نوشت حکومت سر مشغی است برای حکام و موقوفات
 عظام و آنچه در احوال خواص و عوام شنیدیم بعد از موفوفات آستانه رضویه سلام الله علی سنا که اهدا در ایچند
 دعضه و بقعه مانند نوری حضرت عبدالعظیم و قفقیاک بنار حنی بقعه حضرت فاطمه معصومه علیها سلام
 مع هذا در این مدت مند غیر از کار گذاران دولت علیه اهل اسبقا و حساب کسومیدانست که این بزرگوار چه
 موفوفات دارد بجهت الله تعالی در این زمان معلوم و مشخص است و در کتابی علی حد مضبوط و ثبت شده است
 که موقوفات آن بعهده را در این شهر نوشته میشود و یکی از فوائد بجز این در این کتاب فرخنده دوام بقای موقوفات
 بر اسنان است که بعمور الله در سنوالتی کسی نتواند جزئی از اجزا موفوفه و بنیاد علی از میان ببرد و
 ملک خود کند و خطور این خیال در خاطر حضرت نیست مگر از الحاملت الهیه چرا که اسباب بقای تنظیمان
 بشوالت هر مکان نگاهداری خدود و اجزاء است و جمع آوردی نگاهداری خدام بنا بر این است که از موفوفات
 علیه شناسد هر یک از افراد خدام باید از راه شان و گذران آنها داده شود که به هولت معاشرتی با گذر خدمت
 خو حاضر بوده غفلت نکنند و ممکن بود که بر در مشهور و مسین بعضی از نفوس خبیثه که صاحب طبع دینه
 خبیثه باشند طمع در تملیک و تضاحب بعضی از موقوفات نموده بهر نحو که ممکن باشد بربند و حال آنکه ثبت
 در این کتاب مبارک نوشته و سعی چاپ بنظر آن فراوان و در اغلب بلاد اسلام منتشر شود خود فایده
 برای موفوفات این اسنان خواهد بود که انشاء الله تعالی ابدال در دست طمع و جانت شیطانی است با
 از و امل آن گونا خواهد داشت خدام حداله و آنچه از منافع آنها املاک خریدند میشود و غیر این لازم
 میگردد و بفا با است و خوبت جمعی مذکور مثبت شوند آنچه را سابقین بجد و جهد تمام و سعی با کلام
 اند و خیر تر دهند و در شوق جان و میل قلبی ثقت این اسناد عرض نشان نمودند برای این بود که آنگاه
 بر این پیشتر آید بلکه آنها را مالهای خود دانند و بعضی ملکند و دارند و آخر این سپید کریم واجب العظیم
 را ملاختم کنند و نماند در وضو اشرا چون خانه آخرت خود شان و بران بخواهند و خوبت اشخاصی که منصف این
 امورند از حساب و عقاب بعم النشور بهر هر یک و خداوند فراموش نمانند و راضی نشوند ایشان را فریاد بیاست در
 ذمغ خون فغان املاک موفوفه نگاهدارند و حضرت از ایشان بطلبند و الله هر کس ظلم و جور و جانت مال کسی را

این کتاب مبارک
 در این شهر
 در این شهر

در این شهر

شرح و شرح

خود و هر وقت بخت نماید با کمال بجا آید تا آنکه کسینا کردار ایشان در دین و دنیا خود را بکنند
 مال ایشان بچو خواهد بود و چگونه محض او بر حق منقول است بجز باری که نخواهد بود
 اول خود را از خود مال آن بزرگوار بری کند تا نگاه بدو در عجلت و شرف صاحب حاضر شود ثملاً هفت
 اجزاء سلطنت بر او قسم علیه خلوت و مواظبت خدمت اعتبار آخری بام الحضور اند و دفع الشرور
 بکراهت کشور و لشکر و صاحبان منصب جلایه اند اما قسم اول بخلایف از منبر سابقه از مشایخ و کقول و ثواب
 خویش فطرت و پاک طینت برآمده اند که هر چه از عرایض ایشان بکنند و جوهر باکی طینت سابقه را بشویند تا آنکه
 داعی که ملازم مسجد محراب منبر است در هر عصر چیزی نماز جماعت عجمی ایشان را با کمال سبب مشاهده میباید که
 بدو آتش بر او زد ثواب دفع عذاب حاضر اند و در استماع مواظبت و فصاحت و رغبت ایشان از هر کس یاد آید
 بتوان گفت جماعتی از ایشان از کاهان کبیره و معاصی مشهوره بی بهره اند و فراموش و مسائل ایشان صحیح و معکم
 و نریزدی که مینمایند آمد بحال منبر بیکر آنست که عاوان و خادمان حرم مهر شیم و بستگان ایشان را
 عمر کرده ایم و بطور باقیم با ملازمان خلوت و ملازمین در بار خورشید طلعت باید بد اینگونه در خدمت
 استقامت داشته باشند و در بار حضرت احدی برانما بیدار استخوان رخ بسایند و بر این و جو اقدار
 در کمال خلصانه نمایند که یکی از خدمات کلبه پادشاه اسلام پناه لشکر نغمه است و جزو این نغمه خسران و غما
 برای دام دولت بدمت است فالاحق و اچ خسران نامیده شده است و اگر بخت حسن و لو کانه جز این توان
 از حضور مساجد و قافه طاعات و عبادات مانع میفرمود و کسیکه عین و در پیش خدمتگذار فدایی و جا
 نثار حقیقی این آستان بوده و همه جناب امین السلطان است ناچار این اجزاء و اشخاص بر حسب هم عالی که
 اظهار میدارد و در شبها جمعه و ايام شریفه بزرگوارشان بزرگوار حاضر میشوند بفرزندان و بستگان و امانه
 خلوت سلطان بچسب کرده با کمال اشتیاق در ايام هفته بدون تعطیل و شایخ حاضر میشوند بر این اجتماع
 و از دعای مکرر مفرح است که یکی از آن وقت ملاک و بدله اموال و اظهار ارادات ارکان و امانه مخصوصین
 اشخاص فراء و الکتاب بخار لغینا و فینین بافتن خدام و در سبک عارضین بعضو مبارک بنو سلاطین
 و شوق بیکر از عیانت غیبی مشاهده عظام و تمام این فقرات شریف از حسن نیت اعلم حضرت قدر قدر شایسته
 اسلام پناه است ثملاً هفتم در رسدات سابقه مردم با کمال کفایت سال بکریه حضرت عبدالعظیم مشرف
 ناچار در میان باری که با تمام عیال از سفار و کبار حضرت عبدالعظیم مشرف میشود و مرآب متعدد خواهد
 از اسب و فاطر و الاغ و جماعتی از اینها هم مانور و معناد بسواری بودند و آن وقت هم مال سواری بافت نمیشد
 که حق آن سواری این و نکاه داشتند و بر کردار تمام آنها در کمال اشکال بود چه قدر از زن و طفل از
 مالهای مردم بر زمین می افتادند و صدقات بر ایشان میرسید و گوای این قسم از زنا و زنا و صدقات مردم
 و آنهم کلیم السلام بنو و در این اوقات در بیرون در روز فیل و میدان ناز که جناب امین السلطان

بسم الله الرحمن الرحیم
 شرح و شرح
 از کتب معتبره
 در این باب
 از کتب معتبره
 در این باب

شرح و شرح
 از کتب معتبره
 در این باب
 از کتب معتبره
 در این باب

روح و بختان

۱۷۴

مانع از قبول جملتی از آن شود با وجود این احوال صورت فانونی که برای خدام این اسنان مقدسه نوشته
 و معمول و مجری نموده اند آخر این جزایث نوشته میشود اگر چه حاضران خود برای العین مشاهد نمایند
 و حاجت بجز این نیست ولی برای یاد آوری آیندگان خالی از قایده نخواهد بود **شرح دهم** آبادی هرات
 که نزد بک بجزیر بن عبدالعظیم است در راه علیای از دست چپ افع است از قره بخت آباد و غیره و کشتند چنانچه
 بشارع عام و غیره از بخت و اجزای فنوآت و انهار و بناهای جدید در بین راه حضرت عبدالعظیم ثامن انفا
 باعث آبادی آن زاویه و شهرات کثرت و اشغاعات کثیر میشود و باعث از یاد مآقع املاک موفوفان بزرگوار
 و املاک سائرین است چنان کان سکیم اگر چند سال بگذرد و بدینگونه در ظل عنایت شهر باری متولیان امور
 خیر میمانند و غیره چنانچه بدین مناسبت **حده** املاک که اقدام کنند بعد جواز از او به سبب قریب شود و تمام قطع
 واحد کرد بلکه بناط حد و دار خواهی از حضرت اقدس شاهنشاهی چندین صیاسی این طریقه و دیگر کسویه
 باشد تمام طلبان محزون و بیچاره مانند طلبان شهر مسیح آباد و عیالان میباشند و اهل شهر دعای آن کسان است
 سالهای مجامع و محصر چون میمانند و اگر بخوام نمیر این کلمه این دولت طلبه را در دو معانی ظاهرین و کلام
 ایشان شرح دهم البتة کتابی مدقن و مشروح میشود و خوبست که آنجا سبب است که جمعی از متوفیان
 که در آنجا در حد طلبدارند بنیشتند آنچه نذورات و غیر آن و بخارجی که در این راه از ابتدا و جلوس حضرت اقدس
 شهر باری برادر که سلطنت اکنون که سی و دو سال میشود کرده اند در شهر و اعوام اگر توانستند و نحو
 نقل کرده بگرند چنانکه در است و اگر بلاغ دیدند نام و مقر بداند مجموع آنرا برای تشویق و تقییم سائرین
 ضغوب این زمین چاپ زده تا عموم بیندگان از آن متبوع و بهره مند شوند از آنکه احدی را اطلاع کامل
 کلمه مضار و غیره و بطرح بریم دولت ناصر بنیشت **شرح یازدهم** مای مدین علی بن و سبب است که
 حین سخن مهندس فلان زمین را که سابقا محل بخش بعضی از الواط و اشرار بود بلاخطه اینکه هیچ عملی برای
 تحصیل علوم دینی بهتر از آنجا کن مقدس نیست چه در آنجا طلبه است مجاورت دارند و از بعضی چنانکه
 و آسودند و بتیاب بواسطه فریجوار و کسب شرف و استقامت از بلطن این بزرگوار روز شرفی است
 نموده بمقام بزرگ عالمیت مشرف و نظیر خواهد شد لهذا این امر را احسن خدمات و قربت دانسته برای
 بنده است که از چینی بنا و وسعت کثرت حجرات و نظایف فضا و صحران بواسطه حوض و جداول بنا
 و باغچه های کل کار و منزلت است نموده و برای رفاهت و آسودگی و فراغت طلابان باین معاش از او بسیار
 خوبی در جنب معلوم ساخته که مشتمل بر کالبن کثیر النفع است تمام منافع از او نصیر طلبه میمانند
 عین که آنهم در جنب مسجد سخن مطهر واقع است نموده که در غیر دنیا جاره مستقلان و موفوفان نیز در
 بطلب برساند و صورت و فضاه از مدرسه بازار چتر موفوفان این مقبره برای بقا و دوام آن در آنجا
 مستور نمود داشت **شرح دوازدهم** تکاپا و حسیبیه ها بیکه در محلات این بلد مشرفه واقع است

شرح دهم آبادی هرات
که نزد بک بجزیر بن عبدالعظیم است

شرح یازدهم مای مدین علی بن و سبب است

دَمَحُ حَضْرَتِ الْعَظِيمِ

۴۷۱

رُوحُ رَجَائِزِ السَّبْعِ عَشَرَ

در افعال اجلاء از مجتهدین و علماء سابقین در جلالت قدرو
بنالت مقام حضرت عبد العظیم علیه السلام است که بعضیها بنویسند و بعضیها می نویسند تا آنکه فارسی
خوانان نیز آگاه شوند و عبارت علماء هم مرکز اذهان خواص گردد و این کتاب هم از مقالات شریفه ایشان
مزین شود انشاء الله تعالی **الاولی** ابو جعفر شیخ مشایخ شیعه و دکن ارکان شریعت و رئیس المحدثین محمد
علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است که در حق حضرت عبد العظیم فرموده است که کان عبد العظیم
عابدا و رعایا و رعایا و این عبارات را در کتب حدیث خود ایشان بسپارند نقل کرده اند اگر غیر از غیرها ایشان
معصومین کسی از علماء در حق این سید کرم لازم التکریم فرمایند غیر مؤسسه صدوق علیه الرحمه ها با
در جلالت قدرو عی کفایت میکرد و دلیل بر حقیقت قول صدوق همان استشهادی است که تمام علماء اعلام از
زمان غیبت صغری الزمان تا کرده اند و در زمره مصنوعات مرحوم صدوق کتابت مشهور باخبار عبد العظیم
معلوم است که از مرحوم اخبار مرثیه نیز در کوار راجع کرده است و اشاره سابقاً نمودم و از بیانی که در همین
عنوان معلوم است مرحوم صاحبین عبا و زهر شیعیان اخبار و روایات را ترجمه کرده است بدان نامید
و خود مبدلین طریق روایت علماء از صدوق علیه الرحمه است مثل ابو محمد هرون بن موسی ثعلبکری
و شیخ اجل ابو عبدالله و شیخ اجل ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان مشهور بمقید و ابو عبدالله حسین بن عبد
غضائری و علی بن احمد بن عباس نجاشی و ابو الحسن بن جعفر بن حسن بن خنکری و ابو زکریا محمد بن سلیم حرانی
و امثال ایشان از مشایخ اصحاب همین قسم طریق روایت حضرت عبد العظیم بوسیله کثیر منتهی است و
روایات حضرت عبد العظیم پس از کثرت روایات و ثقات و اهل علم در زمان غیبت صغری نظر آن مرحوم
باخبار و بیان زکوار است غالباً و مرحوم سید نور الله مفسر فرموده قول ابن بابویه قول نجاشی کفایت
در حدیث احادیث حضرت عبد العظیم و امیدان دارم در باب صدوقین علماء در احوال صدوقین را بنویسند
مقتضی اولیاء حق است مشرفها بنویسیم از آنکه آثار و مفاخر مرحوم صدوق مخفی است شاید در اشاعه
فضایل آن مرحوم اجری خداوند عطا و عنایت فرماید **الثانی** مرحوم اسمعیل صاحبین عبا
طالقانی شیخ زهرنجی الدوله دلی است که داعی عبارات او را بعضیها که در نجف اشرف زیارت کرده و بنا
عرض نمودم در کتاب وضات جناب عالم فاضل میرزا محمد باقر خوانساری که معاصر زمان و ساکن در اصفهان
خوانده بنویسیم **الثالث** ابو الفتح عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زین الدین الحسن بن علی بن ابي طالب علیه و علی
السلام ذریع و دین عابد معروف بالامانة و صدق الجهره عالم با مورا الدین فاضل بالوحد و العدل کثیر
الحدیث و الروایة و شیخ ابو جعفر محمد بن علی و عزیمت ابی الحسن صاحب العسکر و لهما الیه الرسائل و له کتابت
یوم لیل و کتبت زعمان روایات عبد العظیم بن عبد الله الحنفی قد روی عنه من جملة الشیعة خلق کثیر
کا حذیر ابو عبدالله البرقی و احمد بن محمد بن خالد و ابو زکریا الرویانی اولاً کویته این عبارات که صاحبین عباد است

جلالت ایشان
و این
کتاب

از افعال شریفه ایشان

بن
کتاب

